



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

خدا و جهان و انسان

از دیدگاه

علی بن ابیطالب

و

نهج البلاغه

محمد تقی جعفری تبریزی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدا و جهان و انسان از دیدگاه علی بن ابیطالب علیهما السلام و نهج البلاغه

نویسنده:

محمد تقی جعفری تبریزی

ناشر چاپی:

بنیاد نهج البلاغه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	خدا و جهان و انسان از دیدگاه علی بن ابیطالب علیهما السلام و نهج البلاغه
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۶	سخنان نهج البلاغه درباره خدا
۱۲	رابطه علی با جهان هستی
۱۳	رابطه امیرالمومنین با انسانها
۲۵	پاورقی
۲۶	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

خدا و جهان و انسان از دیدگاه علی بن ابیطالب علیهما السلام و نهج البلاغه

مشخصات کتاب

سرشناسه: جعفری تبریزی، محمدتقی، ۱۳۷۷ - ۱۳۰۲

عنوان و نام پدیدآور: خدا و جهان و انسان از دیدگاه علی بن ابیطالب (ع) و نهج البلاغه / محمدتقی جعفری
مشخصات نشر: تهران: بنیاد نهج البلاغه، [۱۳۸۰].

مشخصات ظاهری: ص ۵۳

فروست: (دانشنامه نهج البلاغه)

شابک: ۹۶۴-۶۳۴۸-۶۴-۷۱۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۶۳۴۸-۶۴-۷۱۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس

عنوان دیگر: نهج البلاغه. برگزیده

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه - آفرینش

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نظریه درباره آفرینش

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه. برگزیده

شناسه افزوده: بنیاد نهج البلاغه

رده بندی کنگره: ۷۱۰۰۰/۰۹/BP۳۸/۷ج

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۱۲۴۷۳-۷۹

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب نهج البلاغه که محتوی سخنان امیرالمومنین (ع) و نامه‌ها و کلمات قصار آن بزرگوار است، بوسیله سید شریف رضی جمع آوری شده است. واقعیات و حقایق بسیار با اهمیتی را درباره‌ی سه موضوع (خدا و جهان و انسان) مطرح کرده است. توصیف و استدلال‌هایی که درباره‌ی سه موضوع مزبور در نهج البلاغه صورت گرفته است، عقل سلیم و وجدان و فطرت پاک، مجموعاً دست بکار شده، مطالعه و بررسی کننده را با طرقی بالاتر و محکم‌تر از راههای منطقی معمولی با حقایق و واقعیات مربوط به سه موضوع مزبور در تماس میگذارد.

سخنان نهج البلاغه در باره خدا

بطور کلی سخنان نهج البلاغه درباره‌ی خدا به چهار قسم اساسی تقسیم میگردند:

قسم یکم

بیان مختصات مقام شامخ خداوندیست که در حقیقت بازگو کننده‌ی اوصاف جمال و جلال آن ذات اقدس است که بدون آنها،

خدائی مطرح نیست و راه شناخت این مختصات، توجه همه جانبه به مفهوم کامل مطلق است که ضروری ترین صفت اوست مانند: «الحمد لله الذی علا بحوله و دنا بطوله، مانح کل غنیمه و فضل و کاشف کل عظیمه و ازل». [۱].

«سپاس مر خدای راست که به قدرت و سلطه‌ی ربوبیش بالاتر از همه‌ی جهان هستی و با احسان و عنایت پروردگارش به همه‌ی موجودات نزدیک است، اوست بخشنده‌ی هر سود و فضل و برطرف کننده‌ی هر حادثه‌ی بزرگ و تنگنای سخت.»
«الاول الذی لم یکن له قبل فیکون شیء قبله و الاخر الذی لیس له بعد فیکون شیء بعده» [۲].

«خدا آن ذات اول است که برای او هیچ قبلی نبوده است، تا پیش از ذات اقدس او چیزی وجود داشته باشد و آن آخر است که برای او بعدی وجود ندارد، تا چیزی بعد از او وجود داشته باشد.»

یعنی آن ذات واجب مافوق هر ابتداء و انتها است که تصور شود. «الحمد لله المتجلی لخلقہ بخلقہ الظاهر لقلوبهم بحجته». [۳] (سپاس مر خدای را که بوسیله‌ی خلقتی که فرموده است،

[صفحه ۲]

به مخلوقاتش تجلی نموده و با حجت درونی در دل‌های آنان آشکار است.) همچنین در جملات دیگر از نهج البلاغه که علم مطلق و قدرت مطلقه خداوندی را با بیانات روشن توصیف مینماید. و چنانکه میدانیم این توصیفات از قبیل تعریفات منطقی معمولی نیست که منظور از آنها، توضیحی درباره‌ی ذات خداوند میباشد، زیرا هم از نظر عقلی و هم با نظر به جملات نهج البلاغه که در موارد متعدد آمده است، ذات اقدس الهی قابل شناخت نیست، بلکه چنانکه در مبحث بعدی بیان خواهیم کرد، رابطه‌ی انسان‌های رشید یافته با خدا همانطور که امیرالمومنین (ع) فرموده است، تجلی اوست در دل‌های شایسته‌ی با نیروی ایمان. از آنجمله:

«و لا تقدر عظمه الله سبحانه علی قدر عقلک فتکون من الهالکین. هو القادر الذی اذا رتمت الالهان لتدرک منقطع قدریه و حاول- الفکر المبرأ من خطرات الوسوس ان يقع علیه فی عمیقات غیوب ملکوتیه و تولیت القلوب الیه لتجری فی کیفیه صفاته و غمضت مداخل العقول فی حیث لا- تبلغه الصفات لتناول علم ذاته ردعها و هی تجوب مهاوی سدف الغیوب متخلصه الیه سبحانه فرجعت اذجهت معترف بانه لا ینال بجور الاعتساف کنه معرفته». [۴].

(عظمت خداوندی را باندازه‌ی عقل خود، اندازه گیری مکن، زیرا از هلاک شونده‌گان خواهی گشت. خداوند آن توانای مطلق است که هر گاه او هام انسانی بخواهد نهایت قدرت او را درک کند و فکر تجرید شده و خالص از جریانات و سوسه‌ها بخواهد، در اعماق غیوب ملکوت الهی ذات او را دریابد و دلها با اشتیاق برای دریافت کیفیت صفات او به فعالیت بیفتد و عقول انسانی با دقیقترین راهها با نفوذ بسیار ظریف و دقیق بخواهد برای شناخت ذات او به مقامی که اوصاف توانائی رسیدن به آن را ندارد، وارد شوند، آن عقول را برمیگرداند در حالیکه در مهلکه‌های تاریکیهای غیوب سرگردانند. این عقول که برای شناخت ذات خداوندی حرکت کرده بودند، در حالیکه دست رد به پیشانی آنها زده شده است برمیگردند و اعتراف میکنند که با تعدی تکلف آمیز نمیتوان به کنه معرفت او نائل گشت) ...

قسم دوم

بیان مختصاتی است که راه شناخت آنها آماده کردن درون برای پذیرش تجلی اوصاف آن ذات اقدس است. هیچ راهی برای تحصیل شایستگی درون جز تصفیه‌ی آن از آلودگی‌ها و کثافات حیوانی وجود ندارد. بهمین جهت است که امیرالمومنین (ع) در هر موردی از سخنانش که درباره‌ی خدا مطلبی را بیان میکند، کاملاً روشن است که او درباره‌ی موجودی سخن می‌گوید که از تجلی عالی او در درونش بخوبی برخوردار است، زیرا در درون این انسان چنان تصفیه‌ای صورت گرفته است که حتی خیال ناچیری از آلودگیهای حیوانی و مادی راهی بآن ندارد. مانند آن جمله‌ای که میگوید:

«این العقول المستصحبه بمصابیح الهدی و الابصار اللامحه الی منار التقوی، این القلوب

[صفحه ۳]

التي وهبت لله و عوقدت على طاعه الله». [۵].

(کجاست آن عقولی که با چراغی هدایت روشن شده‌اند و کجاست آن چشمانی که به کانون نور تقوی می‌نگرند و کجاست آن دل‌هایی که خود را به خدا بخشیده‌اند و به اطاعت خداوندی بسته شده‌اند).

قسم سوم

سلب اوصاف مادی و جسمانی و هر گونه وابستگیها و احتیاجات و محدودیتها، از ذات اقدس ربوبی است. در کتاب نهج البلاغه اینگونه توصیفات سلبی فراوان است. اهمیتی که امیرالمومنین علیه‌السلام به اوصاف سلبی می‌دهد، ناشی از یک مسئله ضروری است که عبارتست از متوجه ساختن افکار مردم باین حقیقت که برای دریافت صحیحی از خدا باید همه‌ی مفاهیم و اندازه‌گیریها و الگوهای که آدمی بوسیله‌ی ارتباط با طبیعت عینی در ذهن خود منعکس مینماید کنار گذاشت و از صورتگری با نمودهای گوناگون جهان طبیعی برای تصویری بعنوان خدا اجتناب کرد، زیرا:

مور ضعیف و ناتوان چون شکل یزدانی کشد

بیشک به شکل مورچه با شاخ حیوانی کشد

مغز شبان هم نقشه‌ی موسی بن عمران کشد

در ذهن مانی گرفتد، او صورت مانی کشد

ادراک هر جنبه نقش خویش را داراستی

گفته شده است که توصیفات سلبی مانند اینکه حقیقتی وجود دارد، نه شکلی وجود دارد، نه وزنی نه رنگی دارد و نه هیچ کیفیتی، نه محسوس است، نه قابل تصورات معمولی ... برای شناخت آن حقیقت هیچ فایده‌ای ندارد و این گونه حقیقت مانند وجود مطلق در فلسفه‌ی هگل و امثال او است که با سلب هر گونه خصوصیات و تعینات از آن وجود، یک مفهومی بتجریدی محض را مطرح میکند. پاسخ این اعتراض روشن است، زیرا اولاً دلایل روشنی واقعیت وجود خدا را اثبات میکند که با قطع نظر از مناقشات لفظی و حرفه‌ای همواره عقول سلیم را قانع ساخته است. بوسیله آن دلایل واقعیتی بعنوان خدا برای عقول انسانها مطرح شده است، ولی از آنجهت که این واقعیت مافوق مختصات جسمانی عالم طبیعت است، لذا برای دریافت آن، لازم است که افکار را متوجه عظمت آن دریافت شده نموده با نفی اوصاف جسمانی و سایر محدودیتها، افکار را برای دریافت منطقی آن موجود راهنمایی کرد. این روش ایجاب و سلب یا اثبات و نفی در واقعیاتی مانند عدالت نیز جریان دارد. بدین ترتیب که نخست یک تعریف و توصیف اجمالی از عدالت مطرح میگردد،

[صفحه ۴]

(عدالت عبارتست از جریان مطابق قانون) سپس برای راهنمایی افکار از توصیفات سلبی استفاده میشود، مثلاً میگوئیم: عدالت روش خوش آیند محض نیست. عدالت از نسخ احساسات نمیباشد، عدالت وزن و شکل و رنگ ندارد ...

قسم چهارم:

بیان روابطی که انسانها میتوانند میان خود و خدا برقرار سازند. به اتفاق همه‌ی صاحب‌نظران علوم اسلامی، امیرالمومنین علیه‌السلام تجسم یافته‌ای از قرآن بود. و شناخت او درباره‌ی قرآن و ایمان او به تمام محتویات آن در حد اعلاء بود. و این تجسم در سخنان آن بزرگوار بخوبی روشن میشود، لذا بطور قطع او نزدیکی خدا را به خود مطابق آیه: «و نحن اقرب الیه من جبل الوریث». [۶] (و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم) و هو معکم اینما کنتم [۷] (و او با شما است هر کجا که باشی) اعتقاد داشته و با یقین مشهودی آنرا دریافت کرده است.

در مواردی متعدد از نهج البلاغه هم ارتباط مستقیم خود را با خدا توضیح داده است. از آنجمله:

یک در آن هنگام که ذغلب یمانی از او می‌پرسد که هل رایت ربک (آیا پروردگارت را دیده‌ای؟) چنین پاسخ می‌دهد: افا عبد ما لا اری؟! فقال و کیف ترأه؟ فقال: لا تدرکه العیون بمشاهده العیان و لکن تدرکه القلوب بحقایق الایمان. [۸] (آیا عبادت کنم چیزی را که نمی‌بینم، ذغلب پرسید: چگونه خدا را می‌بینی؟ فرمود: خدا را چشمها با مشاهده‌ی عینی نمی‌بینند، ولی دلها با حقایق ایمان آنرا درمی‌یابند)

دو: اللهم انک انی الاسبین لاولیائک و احضرهم بالكفایه للمتوکلین علیک تشاهدهم فی سرائرهم و تطلع علیهم فی ضمائرهم و تعلم مبلغ بصائرهم فاسرارهم لک مکشوفه و قلوبهم الیک ملهوفه. ان اوحشتم الغربه آنسهم ذکرک و ان صبت علیهم المصائب لجاوا الی الاستجاره بک علما بان ازمه الامور بیدک و مصادرهما عن قضائک. [۹].

«خداوند، توئی مانوس‌ترین مانوس‌ها با اولیائت، و توئی حاضرترین آنان برای کفایت به امور توکل‌کنندگان بر تو. توئی که نهانی‌های درون آنان را می‌بینی و به حال آنان در درونشان آگاهی. اندازه بینائیهای آنان را می‌دانی. اسرار پوشیده‌ی آنان برای تو آشکار و دل‌هایشان شیفته و بیقرار توست. اگر تنهائی در این دنیا بوحشتشان بیندازد، بیاد تو انس می‌گیرند و اگر مصائب روزگار بر سر آنان فرو ریزد، پناه بسوی تو می‌برند، زیرا آنان می‌دانند که زمام همه امور بدست تست و مبنای آنها مستند به قضای تست».

در این جملات رابطه‌ی خداوندی با انسانها بقرار زیر مطرح شده است:

رابطه‌ی انس

هر اندازه که بر رشد شخصیت آدمی بیفزاید، انس وی با خدا بیشتر و سازنده‌تر می‌گردد، زیرا این یک قاعده‌ی کلی است که:

عقل باشی عقل را دانی کمال

عشق گردی عشق را یابی جمال

انس با عقل و عظمت و شکوه آن، بدون به فعلیت درآوردن تعقل امکان‌پذیر نیست، درک

[صفحه ۵]

زیبائی و لذت عشق بدون ورود به جاذبه‌ی معشوق محال است. هیچ رابطه‌ای برای انس با خداوند متعال جز برخورداری از اوصاف عالی‌ی انسانی که نمونه‌هایی از اوصاف خداوندی می‌باشند، وجود ندارد. در حقیق وقتی که می‌گوئیم: انسان باید با خدا انس بگیرد، یعنی انسان باید عادل باشد. صادق و راستگو و راستکار باشد. بردبار و حق‌بین و ناظر بر اعمال خویشتن و ایفاکننده به تعهدها باشد. علم و جهان‌بینی را جزء «حیات معقول» برای تلاش تا آخرین لحظات زندگی بدانند. با توجه کافی به این مبنای رابطه‌ی انس است که پوچ بودن پندار بعضی از متفکران مغرب‌زمینی که می‌گویند: «تکیه بر خدا دلیل ناتوانی است، بخوبی آشکار می‌گردد، اینان نه خدا را بطور صحیح دریافته‌اند و نه عظمت انسانی را می‌شناسند. اینان نمی‌فهمند یا نمی‌خواهند بفهمند که خدا مانند آن کانون نور و جاذبه است که اشعه‌های آن، نیروها و ابعاد والای انسانی را روشن می‌سازد و با فعلیت رسیدن آنها در منطقه جاذبیت الهی پیش می‌رود و با او انس و الفت می‌گیرد.

پس انس با خدا یعنی به فعلیت رسیدن امتیازات عالی انسانی مانند علم و قدرت و عدل و صدق و احساس تعهد که همه‌ی آنها عامل جذب شدن به کمال می‌باشند. آنانکه در این دنیا در جستجوی انس و الفت با خدا نیستند. همان کسانی هستند که اگر از آنان بپرسید آیا شما با «حیات معقول» که زندگی شما و هدف آنرا از روی منطبق واقعی می‌تواند تفسیر کند، انس و لاف دارید؟ پاسخی برای شما جز این نخواهند داد که کجاست آن تیمارستانی که بدون معالجه‌ی کامل تراها کرده است که امروز بیائی و سئوالی از ما کنی که زندگی انتخاب شده‌ی ما را مشکوک جلوه بدهی!! اینان هرگز نمی‌توانند بفکر امکان انس با موجودی برتر از جماد و نبات و حیوان و انسانهایی مانند خودشان بیفتند، زیرا هرگز درباره‌ی خودشان نیندیشیده‌اند، تا بفهمند که آشنای قابل انس

و الفت آن خود کیست و بیگانه از آن خود کدام است. این یک قاعده‌ی کلی است که هر اندازه شخصیت (خود) رشد پیدا می‌کند، قوه دافعه پستی‌ها و رذالت‌ها و مردم پست و رذل او را از خود دفع نموده و بیگانگی خود را برای شخصیت رشد یافته، بیشتر اثبات می‌کنند. چنانکه جاذبه‌ی عظمت‌ها و کمالات و انسانهای با عظمت و کمال او را بیشتر به خود جذب می‌نمایند. یک قاعده‌ی کلی دیگر این است که انسان موجودی است که نمی‌تواند از پستی‌ها و رذالت‌ها بریده و عمری را از عظمت‌ها و کمالات انسانی مهجور و دور زندگی کند. زیرا اگر این بریدن از پستی‌ها روی آگاهی و نفرت از آنها بوده باشد، خود کاشف از آن است که جاذبیت عظمت‌ها و کمالات او را بسوی خود تحریک می‌کند و می‌کشاند. حافظ که می‌گوید:

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی

جان ز تنهائی به لب آمد خدایا همدمی

بریدگی او را از پستی‌ها و رذالت‌ها و مردم پست و رذل بخوبی نشان می‌دهد، لذا در صدد قرار گرفتن در جاذبه‌ی عظمت‌ها و کمالات و انسانهای رشد یافته برآمده و می‌گوید:

[صفحه ۶]

آدمی در عالم خاکی نمی‌یاد بدست

عالمی دیگر بیاید ساخت و زنو آدمی

این آدمی که باید از نو در این جهان نو حرکت کند و انسانهای دیگر بتوانند در جاذبه‌ی او و صفات او بحرکت بیفتند، کیست؟

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست

رهروی باید جهانسوزی نه خامی بیغمی

حافظ تا اینجا در خط صعودی سیر می‌کند، سپس بجای آنکه مانند مولانا این صعود را ادامه بدهد و بگوید: با این رهروی مداوم:

حمله‌ی دیگر بمیرم از بشر

تا بر آرم چون ملائک بال و پر

از ملک هم بایدم جستن زجو

کل شیءها لک الا وجهه

بار دیگر از ملک پران شوم

آنچه اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم کردم عدم چون ارغنون

گوید انا الیه راجعون

گویا برمی‌گردد و سراغ آن عواملی را می‌گیرد که از آنها بریده و بسراغ جاذبیت آدم نو رفته! و می‌گوید:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهم

کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

البته اگر مقصودش از ترک سمرقندی معشوق‌های مجازی بوده باشد. پس معنای انس با خدا، انس با هدف اعلای زندگیت نه انس با یک موجود توانا فقط برای ترس از نکبت و بدبختی.

رابطه توکل منطقی

این رابطه عبارتست از همراه ساختن نهایت تلاش و کوشش برای رسیدن به هدفهای معقول زندگی، با اعتقاد به باز بودن سیستم هر دو قلمرو انسان و جهان در برابر رویدادهای جاری.

هر نفس نو میشود دنیا و ما
 بیخبر از نو شدن اندر بقا
 عمر همچون جوی نو نو میرسد
 مستمری می‌نماید در جسد
 (مولوی)

هیچ نادانی ضرر بارتر از نادانی به باز بودن سیستم جریان انسان و جهان سراغ نداریم که آن دو را مانند دو صندوق بسته در توی یکدیگر تلقی می‌کند!!

و اگر حقیقتی تازه و رویدادی جدید بسراغ شکستن قفل آن دو صندوق برآید، آن را بازی روزگار تلقی می‌نماید و می‌گوید: «چرخ از این بازیچه‌ها بسیار دارد.»

نداند بجز ذات پروردگار

که فردا چه بازی کند روزگار

یا با تمام بی‌اعتنائی به همه‌ی قوانین علمی و جهان بینی، به تصادف و شانس و بخت و اتفاق که جز مفاهیم کودکانه چیزی نیستند، پناهنده می‌شوند. این تصورات بی پایه که ضد علم بودن آنها برای عقلای ژرف نگر روشن است، فقط برای آنست که از دخالت مستمر مشیت الهی در دو

[صفحه ۷]

قلمرو جهان و انسان به جهت آلرژیک (حساسیتی) که بآن دارد، بگریزد. معنای رابطه‌ی توکل منطقی با خدا مرکب از دو عنصر است:

عنصر توانائی آدمی بر کار و اندیشه در زندگانی:

که از مجرای اجزاء و قوانین طبیعت که جلوه‌گاه مشیت خداوندی هستند. در موجودیت آدمی بوجود می‌آید. این عنصر توکل تکوینی و طبیعی است که با نظر به حرکت و تجدد دائمی و مستمر همه‌ی عوامل توانائی آدمی بر کار و اندیشه‌ی او را با خدا مربوط می‌سازد.

عنصر اختیاری توکل:

که عبارتست از احساس بوجود آمدن کار و اندیشه در قلمرو انسان و جهان با سیستم باز که خود همین احساس موجب افزودن بر کار و اندیشه‌های آگاهانه و همه جانبه بوده، و انسان با اعتقاد به اینکه فیض و خلاقیت خداوندی در این سیستم باز از روی حکمت و عدالت محض است، در رو یا رو شدن با خلاف خواسته‌ها و خطای اندیشه‌ها و خنثی گشتن فعالیتها، هیچ یاس و نومییدی بخود راه نمی‌دهد.

رابطه‌ی عالم با معلوم:

اگر کسی ادعا کند که با قطع نظر از همه عواملی که برای انسان شدن وجود دارد، فقط و فقط، درک این حقیقت که خداوند آن موجود اعلی همه‌ی حرکات و سکانات و پدیده‌ها و فعالیت‌های درونی و برونی او را می‌بیند، کافی است که انسان همه‌ی شئون زندگی خود را در مسیر «حیات معقول» تنظیم نماید، مطلبی بگراف نگفته است. این حقیقتی است بعضی از متفکران جهان بین به آن اذعان کرده‌اند و می‌گویند: «درک عظمت آن سطحی که بشر می‌تواند به آن برسد، آن موقع امکان پذیر است که بشر بداند که موجودین برین بر همه‌ی موجودیت و کار و اندیشه‌ی او آگاه است و می‌خواهد او را به بالاترین کمال ممکن برساند.

سه در خطبه‌ای دیگر رابطه‌ی انسان را با خداوند از نظر معرفت به مقام کبریائی او، چنین بیان می‌کند: «اذهان بشری او را در

می‌یابد، ولی نه با مشاعر معمولی که فعالیت‌هایش مستند به حواس است. همه‌ی دیدنی‌ها شهادت به وجود او می‌دهد، نه با حضور جسمانی. او هام بشری نمی‌تواند بر او احاطه نماید، بلکه او بوسیله‌ی درک عالی بدرون آدمی تجلی می‌نماید و از کمیت و کیفیت جوئی توجیحات امتناع می‌ورزد.» «تلقاه الاذهان لا بمشاعره و تشهد له المرانی لا بمحاضره، لم تحط به الاوهام، بلی تجلی لها بها و بها امتنع منها».

درباره‌ی خداشناسی، سخنی بالاتر از این جمله گفته نشده است. آن رابطه‌ی شناخت همه توجیحات و خیالات پوچی را کنار میزند و خامی آن متفکران را که درباره‌ی دریافت خداوندی در صحنه‌ی ذهن اثبات و نفی می‌کنند بخوبی اثبات می‌نماید. رابطه‌ی خدا با انسان در قلمرو شناخت را نمی‌توان رابطه‌ی انعکاس و تصور و دیگر نموده‌ها و فعالیت‌های طبیعی ذهن تلقی نمود، بلکه رابطه‌ی شناخت تجلی خداوندی در دل‌های انسانها است که مانند دریافت «من» دارای نمود و صورت نیست.

رابطه علی با جهان هستی

مطالب مربوط به آن

[صفحه ۸]

ارتباط چنین است که امیرالمومنین (ع) همه‌ی اجزاء و روابط موجود در جهان هستی را آیات الهی تلقی می‌کند و مطابق دستورات اکید قرآن، به شناخت جهان توصیه می‌نماید. و در بعضی از نیایش‌های نهج‌البلاغه اشاره به حقایق و پدیده‌های عالم طبیعت می‌نماید مانند «اللهم رب السقف المرفوع و الجوا المكفوف» [۱۰ ...].

(پروردگارا ای خدای آسمان برافراشته، و فضای محدود و جمع آوری شده ... مسلم است که انسان حقایقی را که در حال نیایش با اسناد بخدا متذکر می‌شود، عظمت آنها را گوشزد می‌نماید که بدون درک هویت و خواص آنها، قابل درک نمی‌باشد و از نظر تکلیف انسانی و امکان گردیدن‌های تکاملی، این دنیا را بهترین محل برای آدمی معرفی می‌نماید. در سخنانی که در پاسخ سرزنش کننده‌ی دنیا فرموده است، این جملات وجود دارد:

ان الدنيا دار صدق لمن صدقها و دار عافیه لمن عرف عنها و دار غنی لمن تزو دمنها و دار موعظه لمن اتعظ، مسجدا حباء الله و مصلی ملائکه الله و مهبط وحی الله و متجر اولیاء الله. [۱۱].

(دنیا جایگاه صدق و حقیقت است برای کسیکه آن را بجای آورده است و جایگاه وصول به آرمانها است، کسیکه آن را بشناسد و جایگاه بی‌نیازیت برای کسیکه زاد و توشه از آن برداشته است و جایگاه پندگیری است برای کسیکه اندرز از آن بگیرد. این دنیا مسجد دوستان خداوندی است و نماز گاه فرشتگان الهی و جایگاه فرود آمدن وحی خداوندی و تجارتخانه‌ی اولیاء الله). ملاحظه می‌شود که امیرالمومنین (ع) رابطه‌ی یک انسان کامل را با این دنیا رابطه‌ی وسیله کمال با کسیکه در صدد وصول به رشد و کمال معرفی می‌نماید و در حقیقت دنیا که عبارتست از سطوح جهان طبیعت در حال ارتباط با انسانی که دارای نیروها و ابعاد بسیار سازنده و عامل تکامل، واقعیتی است که ارزش و عظمت آن وابسته به برداشتی است که انسان از زندگی خود در این دنیا دارد. مولوی می‌گوید:

تو درون چاه رفتستی ز کاخ

چه گنه دارد جهانهای فراخ

مررسن را نیست جرمی ای عنود

چون تو را سودای سر بالا نبود

امیرالمومنین (ع) جمله‌ای دیگر در نهج‌البلاغه ج ۳ شماره ۱۳۳ دارد که هیچ یک از فلاسفه و حکما جمله‌ای به این محتوی با

عظمت دربارهی رابطه‌ی انسان با دنیا نگفته است. این جمله مختصر چنین است: «الناس فیها رجلان: رجل باع نفسه فیها فابوقها و رجل ابتاع نفسه فاعتقها».[۱۲].

(مردم در این دنیا بر دو صنفند: صنف یکم: کسانی هستند که خود را در این دنیا فروختند و آنرا هلاک ساختند صنف دوم: کسانی هستند که خود را مالک شدند و آنرا آزاد ساختند) تفسیر این جمله‌ی مختصر یک مجلد کتاب مستقل نیاز دارد که بخوبی توضیح داده شود. می‌گوید: اگر حیات آدمی انسان یک جزء ناآگاه از طبیعت نباشد که هستی و نیستی او در بازیگاه طبیعت نباشد که هستی و نیستی او در بازیگاه طبیعت بی اصل و بی هدف باشد، باید شخصیت [صفحه ۹]

انسانی خود را از جبر نابود کننده بگیرد و آن را در مسیر رشد و کمال آزاد بسازد که با تکاپوی انقطاع ناپذیر راه هدف اعلای زندگی خود را طی کند. و در آنجملات از نهج البلاغه که پستی‌ها و ناهنجاریهای دنیا بمیان آمده است، در حقیقت مقصود پستیها و ناهنجاریهای ارتباط مردم با دنیا است که آن را جایگاه وصول به هدف مطلق زندگی تلقی می‌کنند و آن را مورد پرستش قرار می‌دهند و خود را در زر و زیور و مزایای نسبی دنیا چنان غوطه ور می‌سازند که گوئی این دنیا مقدمه‌ی یک حیات جاودانی نیست.

رابطه امیرالمومنین با انسانها

مطالبی است که رابطه‌ی امیرالمومنین (ع) را با انسانها بیان می‌نماید. نخست لازم است که انسان را بطور طبیعی از دیدگاه امیرالمومنین (ع) مورد بررسی قرار بدهیم. چند تقسیم مهم درباره‌ی انسان در نهج البلاغه دیده می‌شود: تقسیم یکم در یکی از خطبه‌ها انسان را چنین تقسیم بندی فرموده است: «مردم بر چهار قسمند»:

قسم یکم کسانی هستند که هیچ علتی برای کنار رفتن و دوری گزیدن از افساد در روی زمین ندارند، مگر حقارت و ناتوانی و کندی شمشیر برای ورود در میدان تنازع در بقاء و نداشتن امکانات مالی.

قسم دوم: کسانی هستند که شمشیر کشیده و پلیدی و شر درونیش را اشکار ساخته و سواره و پیاده‌ی خود را بسیج نموده. خود را آماده‌ی کارزار برای بدست آوردن سلطه‌گری نموده و دین خود را نابود ساخته است، برای چه؟ برای اینکه مال و منالی از دنیا برآید، اسبهای (برای ابزار حشمت و جلال) بدنبال خو بکشد، و در راه اعتلاء برای مردم در گفتار منبری را زیر پا گذارد و عربده بکشد. چه کالای بدیست چنین دنیائی که به قیمت جانت خریداری می‌کنی و بعنوان عوض از آن نعمت والائی که خداوند بر تو آماده کرده است دست برمی‌داری!

قسم سوم از مردم کسانی هستند که عمل آخرت و معنوی را وسیله‌ی رسیدن به منافع دنیوی قرار داده و عمل دنیوی را وسیله وصول به آخرت تلقی نمی‌کنند. شخص خود را متواضع نشان می‌دهد و قدمهایش را کوتاه بر می‌دارد و قیافه‌ی خود را جدی نمایش می‌دهد و نفس خو را برای نشان دادن اینکه اهل وفا و امانت است، میاراید. این مردم پرده پوشی خداوندی را وسیله‌ی معصیت قرار داده‌اند.

قسم چهارم کسانی هستند که ضعف و ناتوانی شخصیتشان و نداشتن وسیله باعث بر کنار شدن آنان از سلطه جوئی گشته و این ناتوانی و محرومیت از اسباب و وسائل در همان حالت ناچیزی که دارند. میخکوبشان نموده است. اینان ظاهر خود را با زیور قناعت آراسته و لباس پارسایان برتن نموده‌اند، در صورتیکه در هیچ یک از صبحگاه و شامگاه زندگیشان اثری از آنچه [صفحه ۱۰]

که می‌خواهند بمردم نشان بدهند، وجود ندارد. قسم دیگری از انسانها وجود دارد که بیاد بودن سرنوشت نهائی که در انتظارشان

بوده و لحظه به لحظه به آن نزدیک می‌شوند، دیدگان آن را از زر و زیور و سلطه گری پوشانده و اشکهای آنان را ترس از روز باز شدن همه سطوح روان برای محاسبه‌ی حیات دنیوی بر رخسارشان فرو ریخته است ... اینان در اقلیتند. «فالناس علی اربعه اصناف: منهم من لا یمنعهم الفساد الامهانه نفسه و کلاله حده و نفیض و فره و منهم المصلت لسیفه و المجلب بخيله و رجله قد اشرط نفسه و اوبق دینه لحطام یتتهزه او تعنب یقوده او منبر یفرعه و لبس المتجران تری الدنیا لئفسکک تمنا و معالکک عند الله عوضا و منهم من یطلب الدنیا بعمل الاخره و لا یطلب الاخره بعمل الدنیا. قد طامن من شخصه و قارب من خطوه و شمر من ثوبه و زخرف من نفسه للامانه واتخذ سرا الله ذریعه الی المعصیه و منهم من ابعده عن طلب الملک ضئوله نفسه وانقطاع سببه فقصرته الحال علی حاله فتخلی باسم القناعه و تزیین بلباس اهل الزهاده و لیس من ذلک فی مراح و لا- معذی و بقی رجال غض ابصارهم ذکر المرجع و اراق دموعهم خوف المحشر» [... ۲۵].

این توصیف که امیرالمومنین (ع) درباره‌ی انسانها بیان فرموده است، با اشکال مختلف و مفاهیم گوناگون، جریان داشته و روشنگر این حقیقت است که در همه‌ی دورانها و جوامع اکثریت انسانها از بهره برداری منطقی از حیات و نیروهای آن، بر کنارند و رشد یافتگان در اقلیت اسف انگیزی هستند. رابطه‌ی امیرالمومنین علیه‌السلام با اقسام چهار گانه رابطه‌ی یک انسان کمال یافته با انسانهایی است که از کاروان منزلگه کمال عقب مانده و مشغول چریدن در چراگاه چارگاه خود خواهیها و شهوات و سلطه گریهای تباه کننده هستند. مقتضای این رابطه تعلیم و ارشاد آنان به راهی است که کاروان منزلگه هدف اعلا‌ی زندگی در پیش گرفته‌اند. و در صورتی که آنان از حرکت در این راه تصور ورزیدند، بدون اینکه مزاحم حیات انسانها باشند، باز با همه‌ی ابعاد وجودش در اصلاح و به حرکت در آوردن آنان در مسیر کاروان منزلگه هدف اعلان زندگی می‌کوشد و خوب راحت را بچشمش راه نمی‌دهد، تازیانه‌ی تادیب بدست، سخنان الهی بر زبان، اندیشه اصلاح در مغز، دنبال آنان براه می‌فتد. مگر نه چنانست که رابطه‌ی آنان را با خود رابطه‌ی اعضای هیکلش با حیاتش می‌بیند و اگر بیماری شهوت پرستی و خود کامگی و سلطه گری چنان از پای بیاورد که نتوانند با هیکل اجتماعی علی بن ابیطالب هماهنگی در حیات نمایند و قیافه‌ی تراحم و تصادم با انسانهای جامعه بخود بگیرند که بمنزله‌ی تراحم عضوی فاسد از بدن با دیگر اعضایش می‌باشد، در این هنگام ارزش حیات دیگر اعضای جامعه حکم نابودی آنان را صادر می‌کند و شمشیر علی (ع) را بالا می‌برد، نه برای آدمکشی، زیرا هیچ عاقل جاندار عضو خود را قطع نمی‌کند، و هیچ انسانی الهی حق حیات و موت را که مخصوص خالق زندگی و مرگ است، در خود نمی‌بیند و هیچ [صفحه ۱۱]

انسان آگاه که ممنوعیت منطقه‌ی حیات انسانها را می‌داند، بآن منطقه نزدیک نمی‌شود، بلکه شمشیر برافراشته با دست علی خود اثبات کننده ممنوعیت منطقه حیات انسانها است که: ولکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب. [۲۶].

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم

مالک روحم نه مملوک تنم

خون نپوشد جوهر تیغ مرا

باد کی از جا برو میغ مرا

تو نگاریده‌ی کف مولیستی

آن حقی کرده‌ی من نیستی

تقسیم دوم تقسیم دوم دیگر درباره‌ی انسانها در نهج‌البلاغه دیده می‌شود که باز می‌توان رابطه‌ی امیرالمومنین علیه‌السلام را با انسانها توضیح بدهد. در این تقسیم آدمیان را از نظر تلاش در هدفهای عالی حیات مطرح می‌کند:

قسم یکم: کسانی هستند که بمقتضای متن حقیقی حیات و مبانی طبیعی و روحی آن در تکاپو و تلاش بسر می‌برند. اینان دیدار

خداوندی (لقاء الله) و ورود در جاذبیت خداوندی را فقط در تکاپو و تلاش در مسیر «حیات معقول» می‌بینند: یا ایها الانسان انك كادح الی ربك كدحا فملاقيه. [۲۷].

(ای انسان، بطور قطع تو تنها در تکاپو و تلاش بسوی پروردگارت بدیدار او نائل خواهی گشت.)

دوست دارد یار این آشفستگی

کوشش بیهوده به از خفتگی

اندرین ره می‌تراش و می‌خراش

تا دم آخر دمی فارغ مباش

گر چه رخنه نیست در عالم پدید

خیره یوسف وار می‌باید دوید

(مولوی)

قسم دوم: جویندگانی هستند کندرو که همواره نسیمی از امید در دل‌های آنان میوزد. نیتی پاک و علاقه به حرکت در مسیر هدف «حیات معقول» دارند ولی بآن اندازه جدیت و سرعت در حرکت که هدف «حیات معقول» نیاز به آن دارد، توجهی ندارند، اینان مردمی متوسط الحالند که نه در میان کاروان تکاپو گر «حیات معقول» در حرکتند و نه چنان از آن کاروان دورند که حتی گردی هم از آن را نبینند. امیدی بر نجات اینان از گرداب هولناک زندگی وجود دارد.

قسم سوم کسانی هستند که نیروهای فضیلت و ارزشهای انسانی را می‌دهند و وقاحت و پلیدی را می‌خرند، جان می‌دهند و جانی می‌گردند، عقل را با پندارهای بی اساس و وجدان را با تمایلات حیوانی مبادله می‌کنند. اینان در آتشی که با دست خود آن را شعله ور ساخته‌اند، تباه خواهند گشت: «ساع سریع نجا و طالب بطيء و مقصر فی النار هوی». [۱۶].

تقسیم سوم تقسیم سوم درباره‌ی انسانها- «ای مالک، مردم بر دو قسمند: یا برادر دینی تو هستند و یا همنوع تو در خلقت» «اما اخ لك فی الدین او نظیر لك فی الخلق» [۱۷] این تقسیم یکی از آن حقایق است که جاودانی بودن شخصیت امیرالمومنین علیه‌السلام را که تجسمی از اسلام است تأمین

[صفحه ۱۲]

نموده است.

می‌دانیم که مبنای ۳۰ ماده‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر همان ماده‌ی اول است که می‌گوید: انسانها برابر و آزاد هستند. اگر درست دقت شود، روشن می‌گردد که امیرالمومنین علیه‌السلام در فرمان مالک اشتر، مخصوصا در جمله‌ی فوق که انسانها را تقسیم می‌کند، با اینکه تساوی افراد نوع انسانی را در ارزش حیات و حقوق آن تصریح می‌نماید، ضمنا گوشزد می‌کند که نوع انسانی داریا یک تقسیم آرمانی است و آن اینست که افرادی از این نوع معتقد به عقاید و احکامی هستند که در حرکت بسوی هدف اعلای زندگی با آگاهی و احساس تعهد گام بر می‌دارند. اینان باضافه‌ی اینکه انسانند، از جان خود آگاهی نیز دارند.

چیست دین برخاستن از روی خاک

تا که آگه گردد از خود جان پاک

(مولوی)

این نکته از امتیازات بسیار با اهمیت فرمان مالک اشتر بر اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر است که طبیعت محض انسانها را در نظر گرفته، فرقی میان سقراط و قضات نابکار آتن که حکمه به اعدامش دادند، نمی‌گذارد! نرون در این اعلامیه‌ی حقوقی همان اندازه انسان است که مارک اورل زمامدار حکیم رم! موسی بن عمران و فرعون طاغوت از این اعلامیه به یکسان برخوردارند و ماکس

پلانک انسان و هیتلر ضد انسان بطور مساوی مشمول مواد این اعلامیه می‌باشند! ویکتوره هوگو همان قیافه و شخصیت را در این اعلامیه دارد که نویسندگان تباه کننده ارواح بشری! علی بن ابیطالب (ع) و معاویه مالک اشتر و عمرو بن العاص شخصیت فروش، ابوذر غفاری و ابو جهل، حسین (ع) و یزید، هه این اضداد غیر قابل اجتماع بدون تفاوت مشمول اعلامیه جهانی حقوق بشرند!! ما می‌دانیم که حقوق دانان حرفه‌ای همان مقدار از این سخنی که می‌گوئیم، بخنده خواهند افتاد که متدینان حرفه‌ای از ماده‌ی اول اعلامیه، ولی هر دو خنده بیمورد و ناشی از جهل به طبیعت محض انسان و انسان به اضافه‌ی فضیلت و شرافت و تقوی است. همانگونه که یک متدین حرفه‌ای نه متدین واقعی که عبارتست از انسان شکفته شده با عالیترین اصول انسانی - الهی، نمی‌فهمد که ارزش حیات که جلوه گاه مشیت خداوندی است، مطلق است و بدون دلیل نباید ارزش حیات و حقوق آن را از نوع انسانی سلب کرد. یک حقوقدان حرفه‌ای که مبنای حقوق روی نموده‌های فیزیکی محض انسان استوار می‌سازد، نمی‌فهمد که حکم به تساوی مطلق از همه جهات درباره‌ی انسان، تاریخ انسانی را به تاریخ طبیعی مبدل می‌سازد. این یک کار شایان تمجید نیست که مدتی است حقوقدان حرفه‌ای پیش گرفته، ارزش و حقوق جسمانی انسانها را از ارزش و حقوق ارواح آدمیان تفکیک نموده، بعنوان قویترین عامل تبدیل انسان به ماشین، انقلابی در زندگی بشری بوجود بیاورند، انقلاب از کدام موقعیت بکدامین موقعیت؟ انقلاب از تاریخ انسانی به تاریخ

[صفحه ۱۳]

طبیعی. انقلاب از آگاهی و آزادی و اختیار به ماشین ناخود آگاه و وسیله‌ی جبری محض!! تاکنون هیچ دلیل منطقی بر این دو قطعه کردن انسان: قطعه‌ی حقوقی و قطعه‌ی اخلاقی دیده نشده است، مگر ترجیح جانب آن انسان نماها که هدفی والا برای زندگی سراغ نداشته‌اند. جز حداکثر بهره برداری از لذت و غوطه خوردن در لجن خود خواهی که در فرمول معروف توماس هایس خلاصه می‌شود. این فرمول انسان کش چنین است: «انسان گرگ انسان است» یا «انسان صیاد انسان است» ما نمی‌گوئیم: هویت اخلاقی آرمانی انسانها عین هویت حقوقی او است، زیرا ما کاملاً می‌دانیم که حقوق بر مبنای زندگی جبری اجتماعی استوار است و هدف حقوق امکان پذیر ساختن جو اجتماع برای زندگی متشکل و دسته جمعی است، در صورتی که اخلاق و بعد روحانی مذهب، به اضافه تحریک مردم جامعه به تحصیل آزادی روانی و سیاسی سازنده فضیلت ارزشهای والای انسانی و عشق به زندگی و تقویت عقل و وجدان را در آن انسانها که آماده‌ی انسان شدن هستند، به فضیلت می‌رسانند و امید تکامل را در نوع انسانی تحقق می‌بخشند. این نکته را هم فراموش نمی‌کنیم که توصیه و پیشنهاد و اضافه کردن «ترجیح با فضیلت و شرافت» بر نخستین ماده‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، مفهوم مخالفش نادیده گرفتن حقوق طبیعی انسانها نیست که ۲۹ ماده‌ی دیگر را تباه کند، بلکه منظور ترجیح مردم با ایمان و با فضیلت و با وجدان از نظر رشد روانی و شخصیتی است که موجب تحرک انسانها به رشد و تکاپو و مجاهده در راه نجات دادن انسانها از پوچی زندگی است که مقداری حماسه‌های بی محتوا و مواد مخدر و فرمول بنیان کن «باری بهر جهت» و بی بند و باریهای نفس پسند، پرده‌ی ضخیمی روی آن پوچی کشیده و نمی‌گذارد انسانها با سوال «سپس چه؟!» درباره‌ی حیات خود و دیگری بیندیشند.

تقسیم چهارم مردم بر سه گونه‌اند: عالم ربانی و متعلم در راه رستگاری و مردمی که مانند مگسهای ناچیز نه تعقلی دارند و نه وجدان آگاه، دنباله رو هر عربده‌ای هستند که آنان را بخود جلب نماید، با هر بادی که میوزد، حرکت می‌کنند، دل‌های آنان با تور علم روشن نگشته است و تکیه بر رکن محکم و مورد اعتماد ندارند. «الناس ثلاثه: علام ربانی و متعلم علی سبیل النجاه و همج رعاع ابتاع کل ناعق یمیلون مع کل ریح، لم یستضیوا بنور العلم و لم یلجثوا الی رکن وثیق» [۱۸].

توضیحی درباره‌ی سه صنف انسانها:

عالم ربانی

منظور امیرالمومنین علیه‌السلام از عالم ربانی هر انسانی است که معرفتی را که درباره‌ی طبیعت و انسان و مجموع جهان هستی و الهیات اندوخته است، در راه «حیات معقول» خود و دیگران بکار ببندد. این توصیف در چند مورد از خطبه‌ی همام چنین آمده است: «آن انسانهای با تقوی گوشه‌های خود را به علومی فرا می‌دهند که برای آنان سودی داشته باشد. (وقفوا اسماعهم علی العلم النافع لهم) [۱۹].

اما در روز، آنان «انسانهای حلیم و عالم و

[صفحه ۱۴]

نیکوکار و اهل تقوی هستند» (و اما النهار فحلما، علماء ابرار، اتقیاء [۲۰].

«از علامات هر یک از آنان اینست که در دین نیرومند و در عین احتیاط دارای نرمش، و ایمان در یقین و اشتیاق شدید به علم و علم در حلم و اقتصاد در بی‌نیازیت و خشوع در عبادت «... فمن علامه احدهم انک تری له قوه فی دین و حرما فی لین و ایمانا فی یقین و حرصا فی علم و علما فی حلم و قصدا فی غنی و خشوعا فی عباده». [۲۱].

«علم را با حلم و گفتار را با عمل در میامیزد» (یغزج الحلم بالعلم و القول بالعمل) [۲۲].

امیرالمومنین علیه‌السلام اوصاف عالم ربانی را بدین ترتیب مطرح می‌کند:

روشنائی درونی:

که غیر از انعکاس نمونه‌های عینی در آئینه ذهن است. ما در تاریخ معرفت بشر افراد فراوانی از متفکران را سراغ داریم که مطالب زیادی را از علم در ذهن خود اندوخته‌اند، ولی دارای آن روشنائی درونی نبوده‌اند که مطالب زیادی را از علم در ذهن خود اندوخته‌اند، ولی دارای آن روشنائی درونی نبوده‌اند که زندگی آنان را روشن بسازد که اگر عمل عینی آنان را در شکل قضیه کلی در آورند، قانونی قابل پیروی بوده باشد. روشنائی علم برای اینان نه تنها اثری مثبت ندارد، بلکه گاهی مزاحم زندگی خود آنان و عامل اختلال زندگی دیگران نیز می‌باشد. آیا این علم است که روزگار دیگران را سیاه کند و روزگار خود صاحب علم را تباه سازد؟! ماهیت علم سه روشنائی دارد یکی روشنائی موضوعی که عبارتست از آگاه شدن بیک موضوع که معلوم نامیده می‌شود، مانند روشن شدن ذهن باینکه «خردمند بر جامعه‌ی خود مفید است» مفید بودن خردمند بر جامعه‌ی معلومی است که ذهن کسی را که آن را بدست آورده است، روشن ساخته و می‌تواند بوسیله آن روشنائی واقعیتها و مختصات آن معلوم را درک نموده و در مسیر زندگی در مواقع ارتباط با آنها، به چاه نیفتد، زیرا این معلوم چراغی در دست کسی است که آن را بدست آورده است. روشنائی دوم، عبارتست از قابل مشاهده بودن موجودیت درونی عالم بوسیله‌ی آن روشنائی. در همان مثالی که متذکر شدیم، وقتی که این عالم «خردمند بر جامعه‌ی خود مفید است» در ذهن بوجود می‌آید، و ادا می‌کند که عالم به این قضیه معنای خرد و جامعه و مفید بودن را درک نماید، با درک این حقایق می‌خواهد در باره‌ی نیروی عقل و تلاشی که آن را بصورت خرد در می‌آورد و هم چنین درباره‌ی جامعه و عناصر تشکیل دهنده و احتیاج آن را برانمائی خردمندان و همچنین ارزش مفید بودن بر جامعه را هم بخوبی درک کند. درک این حقایق روشنائیهای فراوانی را در درون انسان بوجود می‌آورد که از نظر ارزش علمی و امکانات تطبیق عمل به آنها در جامعه قابل مقایسه با روشنائی ناچیز و بسیار محدود خود قضیه مزبور «خردمند بر جامعه‌ی خود مفید است» نمی‌باشد. روشنائی سوم - که از نظر اهمیت و ارزش فوق العاده مهم است، عبارتست از احساس و پذیرش واقعیات ناب که از پالایشگاه ذهن عبور کرده و به صحنه روح وارد شده است. گوئی

[صفحه ۱۵]

روح انسانی با بدست آوردن معلوم نه تنها نقصی را از خود برطرف کرده است، که در انتظار آن بوده است، بلکه آن واقعیات ناب، فضای روح را روشن ساخته، خود مانند بعدی از انسان نشان می‌دهد که بایستی او را با همان بعد به انسان و جهان بنگرد. ممکن

است گفته شود: این روشنائی درونی چگونه در علوم طبیعی که منعکس ساختن اجزاء طبیعت و روابط موجود در میان آنها، تصور می‌شود، یعنی علم به اینکه این گیاه مخصوص در فلان شرایط می‌روید، چه روشنائی درونی، غیر از همان روشنائی ذهنی، درباره معلوم مزبور، بوجود می‌آورد؟ پاسخ این اعتراض با نظر به اینکه آشنائی انسان با هر جزئی از طبیعت، مانند آشنائی او با جزئی از کالبد جسمانی خویش است، دشوار نیست، چنانکه آدمی با شناخت جزئی از کالبد جسمانی خود، جزئی از میدان و وسیله‌ی فعالیت روح خود را درک می‌کند. با این درک ضروری و مفید به انواع روابطی که می‌توان ما بنی روح و نموده‌های جهان طبیعت، برقرار بسازد روشن می‌شود از این روابط بسود فعالیت‌های مثبت روح بهره برداری نماید همچنین هر شناختی از اجزاء و روابط طبیعت، مساوی شناختی از میدان بسیار وسیع برای فعالیت روح می‌باشد. اگر با یک دید عالی و عمیق و در روشنائی عمومی که جهان هستی را فرا گرفته‌اسا، وارد فعالیت‌های معرفتی بشویم، علم ما بیک سنگ خارا و مختصاتش علم به آیتی از آیات الهی خواهد بود، در صورتی که با قطع نظر از این دید عالی و عمیق، هر معلومی از جهان طبیعت، ذهن با روح ما را هم سنخ خود ساخته و ما را در خود فرو خواهد برد.

ای برادر تو همی اندیشه‌ای

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی

ور بود خاری تو همیشه گلخنی

(مولوی)

این شناخت

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

(سعدی)

چه عروسی است در جان که جهان زعکس رویش

چو دو دست نو عروسان تر و پرنگار بادا

(مولوی)

شعر پردازی خیالی نیست، بلکه حقیقتی است درونی که ناشی از روشنائی حاصل از واقعیات ناب در صحنه‌ی روح می‌باشد. درک تفاوت ما بین شناختی که روح را پائین آورد. و جزئی از عالم طبیعت نا آگاه می‌کند و شناختی که طبیعت را بالا برده و بوسیله‌ی روح صیقلی و شفاف نموده و بعنوان بعدی از ابعاد روح در آورد، چندان دشوار نیست که عشاق احساساتی طبیعت شناسی محض می‌پندارند.

[صفحه ۱۶]

سودمند بودن علم:

یکی از اوصاف عالی علم واقعی عبارت از سودمند بودن آن است. منظور از سودمند بودن، تحصیل وسائل رفع ضرورت‌های مادی و معنوی انسانها است. این علمی که نتواند از عهده این وظیفه حیاتی برآید، جز سائیدن اسباب ذهن و بیهوده تلف کردن نیروهای کارگاه مغز و سپری کردن نابکارانه عمر گرانبها و افزودن به دردهای بشری، هیچ نتیجه‌ای را بیار نمی‌آورد. علم با نظر به این مختص وسیله‌ای بیش نیست، وسیله‌ای برای تماس با واقعیات در برآوردن احتیاجات انسانی در مسیر «حیات معقول» اشتغال ذهن به معماهای ناگشودنی بوسیله‌ی آن قسمت از معلومات که ناتوانی خود را از حل آن معماهای ناگشودنی نشان داده است، خبر آتش

زدن بهمه‌ی نیروهای جسمی و روانی چیز دیگری نیست. علمی که نه در قلمرو ماده و نه در عالم معنی اثری نداشته باشد، آن بند بازی یا شطرنج بازیست که هرگز بازی کننده موفق به برد نخواهد بود. ماهیت این شطرنج باختن است و بس.

برد نقد عمر نراد سپهرت پاک تو

هی بگردان طاس تا دادت ز ششدر بگذرد

(حجت الاسلام نیر)

حلم

از اوصاف عالم واقعی از دیدگاه امیرالمومنین علیه السلام حلم است. آیا مقصود از حلم همان معنای معمولی اخلاق رسمی است که عبارتست از جلوگیری از هیجان و مهار کردن خشم و شتاب در وصول به خواسته‌ها؟ البته نه، اگر چه حلم بهمین معنای اخلاقی رسمی یکی از صفات خوب انسانی و عامل استحکام شخصیت و پیروزی در میدان زندگیست، ولی بنظر می‌رسد که معنای حلم که امیرالمومنین (ع) بارها در نهج البلاغه آن را ضمیمه‌ی عل ساخته یا آنرا شرط برخورداری از علم قرار داده است، بالاتر از آن معنای رسمی است. این معنا را می‌توان بدینگونه توضیح داد که مقصود از حلم آن ظرفیت و متانت روحی است که انسان را از اسارت در چار چوبه‌ی آن معلوم که بگمانش «جهانی است بنشسته در گوشه‌ای!» نجات می‌بخشد.

بنابراین معنی کاری که حلم به رای عالم انجام می‌دهد، بسیار متنوع و مفید است. از آنجمله:

یک ظرفیت انسان عالم را زیادتر می‌کند و درک می‌کند که آدمی هر اندازه هم از دانشهای زیاد برخوردار باشد، بقول بعضی از نوابغ بزرگ: مثل ما مثل کودک تازه براه افتاده ایست که در کنار اقیانوسی بی پایان از واقعیات مجهول ایستاده و فقط سنگریزه‌ها و شنهای رنگارنگی را در پیش رویش، زیر آب می‌بیند و گمان می‌برد همه چیز را در آن اقیانوس می‌بیند!! این ظرفیت موجب اشتیاق به افزودن علم می‌نماید و به معلومات محدود قناعت نمی‌ورزد.

دو: بدانجهت که علم در همه‌ی دورانها و همه‌ی جوامع امتیازی تلقی می‌شود که برای عالم نوعی برتری بر دیگران را اثبات می‌کند، لذا مناسبترین وسیله برای خود نمائی و خود خواهی می‌گردد و به عبارت دیگر علم او را در ویتیرینی می‌گارد که تماشاگری خوشایند برای دیگران بوده

[صفحه ۱۷]

باشد، وی از این تماشا بیش از آن لذت می‌برد که از داشتن خود آن معلوم و نتایجش. حلم بهترین دوی این بیماری تباه کننده است که متاسفانه در طبقه بندی علم الامراض جائی را که تاکنون اشغال ننموده است. مولوی سخنی با این علم فروشان خود نما دارد که در زیر می‌بینید:

دم بجنبانیم ز استدلال و مکر

تا که حیران ماند از ما زید و بکر

(مولوی)

بدین ترتیب هدف حیات این بیماران تباه کننده‌ی جامعه، جز این نیست که مردم در تماشای قیافه‌ی زیبای آنان و در موقع شنیدن سخنان و دیدن آثار قلمی شان انگشت حیرت بدنندان بگردند و با چند عدد به به و چه چه و احنست و آفرین زهرها در جان بیمارشان بریزند. آری، آنان جان می‌فروشند تا حیرت و بهت بخرند:

طالب حیرانی خلقان شدیم

دست طمع اندر الوهیت زدیم

(مولوی)

آری. اینان عشاق مسموم جان خویش بوسیله‌ی حیرت و سجده و تعظیم مردمند:

هر که را مردم سجودی می‌کنند

زهرها در جان او می‌آکنند

(مولوی)

و با کمال حماقت این زهر قاتل روح را شربت گوارای جان می‌پندارند. اگر تو راست می‌گویی که به باغ و بوستان معرفت وارد شده و مشام جانت را با عطرهاى متنوع گلها و ریاحین نوازش داده‌ای چرا از وجود خودت سدی برای مردم ایجاد کرده از حرکت آنان بسوی همان باغ و بوستان که تو رفته‌ای، جلوگیری می‌نمائی؟! آیا این تویی که می‌خواهی زنجیر گرانبار جهل را از دست و پای روح مردم برداری؟! تو نمی‌توانی این گام بزرگ را در راه انسانها برداری، زیرا تو خود در میان حلقه‌های زنجیر خود خواهی و خود نمائی مشغول جان کندن هستی:

در هوی آنکه گویندت زهی

بسته‌ای بر گردن جانت زهی

(مولوی)

یک معنای دیگر حلم که باید علم را آبیاری کند و آن را از زهر جانگداز بودن به شربت گوارا مبدل بسازد، همین است که دارنده‌ی علم را با رسالتی که بوسیله‌ی علم می‌توان اجرا کرد، از سد پولادین بودن در مقابل مردم به مسیر و عامل تحریک انسان دگرگون می‌سازد.

سه علمی که مقرون به حلم باشد، انسان عالم در طوفانهای شک و تردید و گمان و پندار کلافه نمی‌شود و دست و پای خود را گم نمی‌کند و با ظرفیت و بردباری معقول نه تنها هراسی از شک و پندار بخود راه نمی‌دهد بلکه خود سراغ شک و تردید را می‌گیرد و با تحریک و برهم زدن شک و تردید و گمان و پندار واقعتهای ناب و خالص را از آنها استخراج می‌کند، چنانکه با برهم

[صفحه ۱۸]

زدن شیر کره‌ی خالص را استخراج می‌کنند. مغز آدمی کار گاهی بس شگفت‌انگیز است که اگر کسی بطور جدی واقعیات را پیگیری کند، باضافه‌ی اینکه اگر هم بآن واقعیات نرسد، حقایق مفیدی را در مسیری که پیش گرفته است، برای او قابل درک خواهد ساخت، این کارگاه عالمی خود کار در اختیار دارد که اگر جوینده، گمشده‌ی خود را رها نکند و از آن چشم پوشی نکند، عامل مزبور دست بکار می‌شود و بدون اینکه خود انسان آگاهی و توجه داشته باشد، دنبال آن گمشده را گرفته در شرایطی غیر قابل پیش بینی وارد صحنه‌ی آگاه ذهن می‌نماید.

این یک پدیده‌ی مغزی استثنائی نیست، بلکه نوابغ فراوانی پس از خسته شدن در پیگیری آگاهانه گمشده‌ها آن را بخود کارگاه مغز سپرده بکار دیگر مشغول شده‌اند، ناگهان بدون اینکه محقق نابغه آگاهی و پیگیری فعلی درباره‌ی آن گمشده داشته باشد، عامل مزبور کار خود را کرده و نتیجه‌ی مطلوب را در اختیار وی گذاشته است. بعنوان مثال هانری پوانکاره ریاضیدان معروف می‌گوید: بارها اتفاق افتاده است که برای حل یک مسئله پیچیده‌ی ریاضی ماهها کار می‌کردم، پس از احساس ناتوانی از حل مسئله، آن را مسکوت گذاشته، به مسائل دیگری می‌پرداختیم پس از مدتی ناگهان راه حل مسئله به ذهنم خطور می‌کرد و موفق به حل قاطعانه مسئله می‌گشتم. حتماً بعضی از مسائل که در خواب برای بعضی از دانشمندان حل شده است، اطلاع دارید.

البته چنانکه اشاره کردیم، شرط فعالیت عامل مزبور اینست که محقق مسئله مورد تحقیق خود را از مغز خود نراند و از آن چشم پوشی نکند.

متعلم در راه رستگاری

گروه دیگر از انسانها در تقسیم چهارم- دانش پژوهی است که در راه رستگاری می‌کوشد. منظور از رستگاری تحصیل بنیانی و اندوختن دانش نه برای آنکه وسیله‌ی قدرت بدست آورد و به تورم خود طبیعی بپردازد و ابزاری برای پیروزی بر ناتوا در عرصه‌ی تنازع در بقاء تحصیل نماید و نه آن علمی که امروزه وقتی صحبت از آن به میان می‌آید، مردم بی‌قدرت همانگونه به وحشت و هراس می‌فتند که از شنیدن بمبهای آتشزا و نقشه‌های ماهرانه برای سلطه‌گریهای اقتصادی و سیاسی و حتی اخلاقی و فرهنگی. بلکه تکاپو در راه تحصیل علمی که بتوانا طرق گوناگون «حیات معقول» را برای خود و دیگران هموار نماید. مسلم است که برای تعلیم و تربیت چنین دانش پژوهانی، همان علمای ربانی مورد نیاز است که در همین تقسیم مطرح نمودیم. و این تعلیم و تربیت در جامعه‌ای امکان پذیر است که دارای آرمانها و هدفهای اعلاّی «حیات معقول» بوده باشد. نه جامعه‌ای که با قالبهای پیش ساخته پیشروانش، به مراد قدرتمندان و یکه تازان آن جامعه توجیه می‌گردد.

مردم عامی ناآگاه

مردم عامی ناآگاه و بی‌شخصیت که از زندگی جز حرکت و احساس جبری و تولید مثل چیز دیگری ندارند. آرمانها و هدفهای آنان در زندگی بر دو قسم است: قسمی از آنها که می‌تواند در اختیارشان باشد، لذا ید و آلام محدود و انتخاب انواع تخدیر و اشباع خواسته‌های

[صفحه ۱۹]

بی اساس و باز کردن موقعیت در جامعه برای نام و شهرت و برخورداری از قدرتی که بتواند بر آن تکیه نموده و موجودیت خود را اثبات نماید. قسم دوم- از آرمانها و هدفها که عامیان نا آگاه تحت تاثیر آنها قرار می‌گیرند، چیزهائی هستند که قدرتمندان بر آنان تعیین و تحمیل می‌نمایند. این عامیان ناآگاه با خود طبیعی‌های تفسیر نشده همواره در مجرای عوامل قویتر زندگی خود را می‌گذرانند و می‌دانی برای آزمایش و جست و خیزهای اقویا و وسیله‌ای برای سلطه‌گران می‌باشند. اگر وضع زندگی جوامع بطوری بود که عامیان ناآگاه و ناتوان می‌توانستند زندگی مستقلی داشته و اختیار زندگی خود را دارا بوده باشند اگر چه در درجات پائین از حیات ولی مستند بخود آنان حرکت می‌کردند و آلت دست نمی‌شدند آنقدرها جای تاسف نبود که در میان جوامعی آنان را تعیین می‌نمایند، از دیدگاه آلت و وسیله و ابزار بآنان بنگرند. و با این همه ناتوان کشی ادعای قهرمانی و بزرگی هم براه بیندازند. این مردم الهمج الرعاع (باصطلاح امیرالمومنین (ع)) اگر می‌دانستند که اقویاء با چه نظری به آنان می‌نگرند و اگر این مستضعفان می‌دانستند که مستکبران درباره‌ی آنان شب و روز چه فکر می‌کنند و چه نقشه‌هائی می‌کشند، می‌توانستند بصورت قدرتی برآیند که ریشه اقویاء و مستکبران را از تاریخ برکنند، بشرط اینکه خود آنان پس از پیروزی عاشق قدرت و استکبار در جامعه نباشند، که خود موجب تولید مستضعف و ناتوان می‌باشد. جریان معمولی تاریخ همین را نشان می‌دهد که مثل مستضعفین و مستکبرین مثل تخم مرغ و مرغ بوده است، یا به اصطلاح بعضی از متفکرین: ضدی بوده است که ضد خود را در درون خود پرورانده است. این جمله که «اکنون نوبت ما است» با نظر به جریان تنازع در بقاء جمله‌ی پر محتوا و بسیار ریشه‌دار است که نمی‌توان آن را شوخی تلقی نمود، این تسلسل طبیعی در تاریخ طبیعی انسانها هرگز انقطاع نخواهد پذیرفت، مگر اینکه تاریخ انسانی شروع شود و مستضعف و بینوا از قاموس بشر حذف گردد و در کتابهای تاریخ فقط برای مطالعه سرگذشت طبیعی بشر ثبت شود. بهر حال این گروه سوم (الهمج الرعاع) تا آن زمان که قدرت و سلطه‌گری در جوامع بشری وجود دارد، مطرح خواهد بود. در این بیت صائب تبریزی دقت کنید:

از مردم افتاده مدد جوی که این قوم

با بی پر و بالی پر و بال دگراند

در صورتی که اگر قدرتها در اشکال متنوعی که دارند، از دست قدرت پرستان در آمده و با توزیع عادلانه در جوامع مورد بهره

برداری قرار بگیرد، هیچ انسانی بی بال و پر در میان انسانها وجود نخواهد داشت تا بال و پری برای پرواز قدرتمندان خود خواه باشند. مسئله‌ای که در این صورت مطرح خواهد گشت پروازهای طولانی و نزدیک و کوتاه و مرتفع خواهد بود که این تفاوت کمی در جامعه‌ای که کیفیت انسانی زیر بنای «حیات معقول» آنان است، نه حقارتی ایجاد می‌کند و نه محرومیتی از حق و عدل. رابطه‌ی امیرالمومنین با این سه گروه:

رابطه‌ی امیرالمومنین (ع) با این سه گروه نیز کاملاً مشخص است. اما

[صفحه ۲۰]

گروه اول و دوم (عالم ربانی و متعلم در راه رستگاری) تجسم یافته از آرمانهای انسانی - الهی امیرالمومنین (ع) است. اینان همان کاروانیانی هستند که امیرالمومنین (ع) از پیشتازان آن کاروان است. اما گروه سوم (الهمج الرعاع) برای این انسان الهی فوق العاده مورد اهمیت است، تعلیم و تربیت افراد این گروه برای این معلم و مربی بزرگ اساسی ترین تکلیف انسانی - الهی است. گرفتن حقوق این گروه از دست قدرتمندان خود کامه مانند تنفس ضروری برای انسان زنده است. ما در سیر نهج البلاغه با این حقیقت صریح روبرو هستیم که می‌گوید: اینکه من زمامداری را پذیرفته‌ام، هدفی جز احقاق حق مردم و جلوگیری از ستم ستمکاران ندارم. این عبارت را دقت فرمائید: «اما و الذی فلق الحبه و برا النسمه لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقا روا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم لا لقیتم جلهما علی غاربها و لسقیت آخرها بکاس اولها و لا لقیتم دنیاکم هذه از هد عندی من عطفه غد.» [۲۳].

(سوگند به آن خدائی که دانه را شکافت و نفوس انسانها را آفرید، اگر عده‌ای برای یاری بمن حاضر نمی‌شدند و با وجود یاور حجت برای من تمام نمی‌شد و اگر چنین نبود که خداوند دانایان را مسئول و متعهد قرار داده است که پر خوری ستمکار و گرسنگی مظلوم را نپذیرند، افسار این خلافت را بگردنش می‌انداختم و با همان بی‌اعتنائی آن را پایان می‌رساندم که آغازش را پذیرفته بودم. آنگاه می‌دیدید که زر و زیور و مزایای فریبنده‌ی این دنیای شما در نزد من محقرتر و ناچیزتر از فضولات بینی یک بز است.)

عدل و دادگری و احقاق حقوق بینویان تنفس امیرالمومنین در زندگی زمامداری او است. در فرمان مالک اشتر دستور امیرالمومنین (ع) برای مالک درباره‌ی گروه بینویان فوق العاده جالب است. از آنجمله: هنگامی که سخن از این گروه بمیان می‌آورد، دوباره اسم ذات خداوندی را متذکر می‌شود: الله الله، در هیچ سخنی تأکیدی بالاتر از این تذکر قابل تصور نیست یعنی ای مالک، خدا را در نظر بگیر، یا خدا را در این محاسبه جدی حیاتی بیاد بیاور: «الله الله فی الطبقة السفلی من الذین لا حيلة لهم من المساکین و المحتاجین و اهل البوسی و الزمنی ... فلا یسغلنک عنهم بطرفانک لا تعذر بتضیعک التافه لا حکامک الکثیر المهم فلا تشخص همک عنهم و لا تصعر خدک و تفقا امور من لا یصل الیک منهم حمن تقتمحه العیون و تحقره الرجال فمرغ لا ولئک ثقتک من اهل الخشیة و التواضع فلیرفع الیک امورهم. ثم اعمل فیهم بالاعدار الی الله یوم تلقاه فان هولاء من بین الرعیة احوج الی الانصاف من غیرهم و کل فاعذر الی الله فی تادیه حته الیه» [۲۴].

(خدا را در محاسبه جدی حیات زمامداری بیاد بیاور، درباره‌ی طبقه پائین بینویانی که چاره‌ایی ندارند و نیازمند و غوطه ور در مشقتها و ناگواریهایی که آنان را از حرکت باز داشته است ... هیچ خود کامگی ترا از آنان مشغول نکند، زیرا برای ضایع کردن و پوچ ساختن وظایف

[صفحه ۲۱]

فراوان و مهمی که بر تو متوجه است، هیچ عذری نداری. همت جدی خود را از آنان دریغ مدار، با نشان دادن نیمرخ متکبرانه نخوت بر آنان مفروش و شئون زندگی این مردم را که چشمها از آنان بسرعت تجاوز می‌نماید و مورد تحقیر چشمگران قرار

می‌گیرند، تفقد تحقق نما. همواره اشخاصی مورد اطمینان را که خدا برای آنان چنان جلوه کرده است که دائما از او خشیت دارند و مردم فروتن هستند، به تنظیم کارهای آنان منصوب نما تا شئون زندگی آنان را بدون کم و کاست برای تو بازگو کنند سپس ای مالک، عمل تو درباره‌ی آن بینوایان چنان باشد که در روز دیدار خداوندی بتوانی نتیجه عمل یا عذرت را به پیشگاه الهی عرضه نمائی، زیرا این مردم به انصاف و عدالت نیازمندتر از دیگران هستند، و ادای حقوق همه‌ی مردم جامعه را چنان بجای بیاور که عذرت در نزد خدا مسموع و قابل پذیرش باشد.

در جمله‌ی دیگر از همین فرمان درباره‌ی همین مردم که متن جامعه را تشکیل می‌دهند چنین دستور می‌دهد: «ولکین احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و اجمعها لرضی الرعیه فان سخط الامه یجحف برضی الخاصه و ان سخط الخاصه یغفر مع رضی العامه» [۲۵].

(مالک! محبوبترین امور برای تو معتدلترین آنها در رسیدن به حق و فراگیرترین آنها در دادگری و جامع‌ترین آنها به رضای این مردم باشد که متن جامعه را تشکیل می‌دهند، زیرا خشم و غضب این مردم رضا و خشنودی خواص و چشمگیران را از بین می‌برد، ولی خشم و غضب خواص و چشمگیران با خشنودی این مردم بخشوده می‌شود.) با امثال این جملات رابطه‌ی امیرالمومنین (ع) با این گروه سوم بخوبی روشن می‌شود که پرداختن به آن چه از نظر سیاسی و چه از نظر اخلاق الهی در درجه‌ی اول از اهمیت تلقی شده است.

تقسیم پنجم

این تقسیم که درباره‌ی انسانهایی است که وظائفی را بعنوان عبادت خدا انجام می‌دهند، چنین است:

۱- گروهی هستند که خدا را از روی رغبت در نعمتهای دنیوی و اخروی الهی عبادت می‌کنند، اینگونه عبادت مخصوص تجار سوداگر است.

۲- گروهی دیگر خدا را بجهت ترس عبادت می‌کنند، این عبادت ه کار بردگان ناتوان و بی اختیار است.

۳- مردمی هستند که خدا را بانگیزیگی لزوم سپاسگزاری عبادت می‌کنند، اینست عبادت آزادگان که از سوداگری و چیز ناتوانی رها و آزادند. «ان قوما عبدوا لله رغبه فتلک عباده التجار و ان قوما عبدوا الله رهبه فتلک عباده العبيد و ان قوما عبدوا الله شکرا فتلک عباده الاحرار» [۲۶].

در بعضی از روایات دیگر چنین آمده است که در امیرالمومنین (ع) فرموده است: «ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک بل وجدتک اهلا للعباده فعبدتک» (پروردگارا من ترانه برای ترس از آتش عبادت می‌کنم و نه از روی طمع برای بهشت تو، بلکه من ترا شایسته عبادت یافته و عبادت

[صفحه ۲۲]

نمودم، تفاوت میان دو روایت در گروه سوم است که روایت اول می‌گوید: عبادت انسانهای آزاد از بیم و امید به انگیزیگی شکر و سپاسگزاریست و روایت دوم می‌گوید: انگیزه عبادت علی بن ابیطالب (ع) که سر دسته‌ی آزادگان بشری است، احساس شایستگی خداوند برای عبادتست. اگر معنای شکر را یک مفهوم وسیع در نظر بگیریم که شامل احساس عالی درباره‌ی قیومیت و فیاضیت الهی که جهان هستی نشانی از آنست، با همان معنای شایستگی خداوند برای عبادت مساوی می‌باشد، شکر باین معنی که عبارتست از توجه به صفت قیومیت و فیاضیت الهی و قرار گرفتن در جاذبه‌ی آنست، مانند معلول توجه به شایستگی مطلق خداوندی برای عبادتست. اما در گروه اول و دوم که عبادت را فقط بر مبنای بیم و امید بجای می‌آورند، در حقیقت سود و زیان خود را در نظر دارند، نه رشد و تکامل خود را که تنها راهش عبادت است.

آیا نتیجه عبادت بخود انسان مربوط می‌شود یا بخدا؟

در افکار عامیانه، حتی در ذهن بعضی از متفکران، در معنای عبادت و نتیجه‌ی آن، یک اشتباه بزرگی وجود دارد که موجب محرومیت خود و دیگران از عبادت می‌شود. این اشتباه مرکب از دو عنصر است:

عنصر یک- معنای عبادت.

عنصر دوم- نتیجه‌ی عبادت.

اشتباه در معنای عبادت چنین است که گمان می‌برند عبارتست از مقداری الفاظ و حرکاتی معین که با شرایطی خاص و در اوقات مشخصی باید انجام بگیرند. اینان فکر نمی‌کنند که آیا این کارهای ناچیز مخصوصاً در آن مواقع که جنبه‌ی حرفه‌ای یا اعتیادی، یا ریائی بخود می‌گیرند، می‌توانند هدف خلقت جهان هستی و انسان با آن همه اسرار و عظمت بوده باشند؟! چگونه می‌توان تصور کرد که بکار افتادن گردونه هستی و میلیونها کلهکشانها و کارزارها و بوجود آمدن میلیاردها میلیارد حقایق و واقعیات با یک نظم بهت انگیز و ظهور انسان در روی زمین با آنهمه ابعاد و استعدادها و تکاپوها و جریان لذایذ و آلام و ستم و جورهای رقت انگیز و دانش و بینش و خوشی‌ها و عدالتها و آرمانها و هدف گیریهای والا فقط و فقط برای این بوده است که عده‌ای معدود، الفاظ و حرکات و سکنت ناچیزی را انجام بدهند که یکصدم انگیزه‌های آنان، الهی واقعی نمی‌باشد!! عبادت که در آیه‌ی «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» [۲۷].

(من جن و انس را نیافریدم، مگر اینکه مرا عبادت کنند) بطور صریح هدف آفرینش جن و انس معرفی شده است، آگاهی و گرایش به کمال مطلق است که صفت خداوندی است. این آگاهی و گرایش می‌تواند همه‌ی روابط انسان را با هموعان خود و با جهان و همه گفتار و کردار و فعالیت‌های مغزی و روانی آدمی را معنای عبادت ببخشد. این بیت زیر را دقت فرمائید:

چیست دین؟ برخاستن از روی خاک

تا که آگه گردد از خون جان پاک

(مولوی)

[صفحه ۲۳]

آغاز عبادت آگاهی از جان پاک است که شعاعی از اشعه‌ی خداوندی است و پایان آن رسانیدن این جان به جاذبه‌ی ربوبی. دوام این آگاهی اساسی ترین عامل کامل آدمی است، خواه در محراب باشد، خواه در میدان جنگ با تبهکاران ضد انسان، چه در تفریح و خوشیهای معقول باشد و چه در ناگواریها و تلاش برای نجات زندگی، خواه در خنده‌ها و خواه در گریه‌ها. آگاهی از جان پاک مغز عبادتست این آگاهی چه بطور آگاهانه و چه بطور نا آگاه و ارتکازی در روان همه لحظات عمر آدمی را که در جریان قانون معقول حیات سپری می‌شود، عبادت می‌نماید. بنابر این از ناچیزترین حرکت علمی تا فوق دانشگاه‌ها عبادت و جاهائی که تکاپوی علمی در آنها صورت می‌گیرد خود معبدی است. از ناچیزترین کاری که برای آسایش مادی و معنوی انسانی صورت می‌گیرد، تا معظم ترین کارهای عضلانی و فکری عبادت و کار گاهی که کار در آن بوجود می‌آید، خود معبدی است. همچنین جایگاههایی که برای رابطه‌ی مستقیم با خدا ساخته شده است، و مساجد نامیده می‌شوند، همه‌ی اینها معابدی هستند که کره خاکی ما را بصورت معبد کل یعنی رصد گاهی که برای نظارت و انجذاب به بی نهایت نصب شده است، در آورده‌اند. یک دانش آموز ابتدائی همان مقدار که بفهمد برای آگاهی از واقعیت در کلاس درس حاضر شده است، مانند آن محقق بزرگ که مشغول خواندن کتاب هستی برای شناخت راه «حیات معقول» است: دو رکوع انجام می‌دهد: رکوع یکم- خم شدن در حال نماز است. رکوع دوم- خم شدن بر روی کتاب است. چه شبیه است خیره شدن یک دانش پژوه به دهان استاد که چه خبری از واقعیت برای او می‌دهد، با خیره شدن یک نماز گزار راستین در نماز گاهش به عالم ملکوت. بنابر این، معنای عبادت خیلی والاتر از آن است که عامیان گمان می‌برند و خیلی با معناتر از آنست متفکران سطح نگر و بیخبر از آب حیات جان آدمی می‌پندارند. عنصر دوم- اشتباه در نتیجه‌ی عبادتست.

واقعا گروه زیادی از مردم معمولی و حتی آنان که تا حدودی علم و فضلی تحصیل کرده‌اند، گمان می‌کنند که عبادتی که مردم انجام می‌دهند، منفعتش بخدا می‌رسد و خدا هم مانند انسانها سود می‌خواهد و این سود پاداشی است که مردم در برابر کار خدا درباره‌ی خلقت به او می‌پردازند!!! مسلم است که اینان کلمه‌ی خدا را شنیده‌اند و رابطه‌ی نامعقول اکثریت مردم را در گفتار و طرز تفکرات و اعمال با خدا، ملاک قرار داده، از عظمت و بی‌نیازی مطلق او اطلاعی ندارند. اینان نمی‌دانند که آن موجودی که نیاز به سود دارد، قطعا ناقص است و نقص در هر شکل که باشد با ذات خداوندی سازگار نیست، زیرا معنای کامل مطلق اینست که هیچگونه نیازی نداشته باشد. حضرت سید الشهدا علیه‌السلام در دعای عرفه جمله‌ای دارد که عرض می‌کند: «خداوندا، تو بی‌نیازتر از آن هستی که برای خودت سودی برسانی. چگونه من می‌توانم برای تو برسانم! ولی چه می‌توان گفت که خدای ساخته‌ی مغزهای بشری مورد بحث بعضی از متفکران قرار می‌گیرد و درباره‌ی چنین خدای موهوم به نفی و اثبات و

[صفحه ۲۴]

تردید می‌پردازند!!

باورقی

- [۱] ج ۱ / شماره‌ی ۸۳.
- [۲] ج ۱ / شماره‌ی ۹۱.
- [۳] ج ۱ / شماره‌ی ۱۰۸.
- [۴] ج ۱ / شماره‌ی ۹۱.
- [۵] ج ۱ / شماره‌ی ۱۴۴.
- [۶] ق آیه‌ی ۱۶.
- [۷] الحديد آیه‌ی ۴.
- [۸] ج ۱ / خطبه‌ی ۱۷۹.
- [۹] خطبه‌ی ۲۲۷.
- [۱۰] ج ۱ / شماره‌ی ۱۸۵.
- [۱۱] خطبه‌ی ۱۷۱.
- [۱۲] خطبه‌ی ۱۳۱.
- [۱۳] ج ۱ / شماره‌ی ۳۲.
- [۱۴] البقره آیه‌ی ۱۷۹.
- [۱۵] الانشقاق آیه‌ی ۶.
- [۱۶] ج ۱ / شماره‌ی ۱۶.
- [۱۷] ج ۲ / شماره‌ی ۵۳ فرمان مالک بن الحارث اشتر.
- [۱۸] ج ۳ / شماره‌ی ۱۴۷.
- [۱۹] ج ۱ / شماره‌ی ۱۹۱.
- [۲۰] ج ۱ / شماره‌ی ۱۹۱.
- [۲۱] ج ۱ / شماره‌ی ۱۹۱.

[۲۲] ج ۱ / شماره‌ی ۱۹۱.

[۲۳] ج ۱ / شماره‌ی ۳.

[۲۴] ج ۲ / شماره‌ی ۵۳ فرمان مالک اشتر.

[۲۵] ج ۲ / شماره‌ی ۵۳ فرمان مالک اشتر.

[۲۶] ج / شماره‌ی ۲۳۷.

[۲۷] ج / شماره‌ی ۲۳۷.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

آزاد کردن بنده دارد.»



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

